معنای کلمه «موری»

پارسال عرض شد که مثال اتاق چینه‌ای که آقای سرل زد و مطرح کرد، خیلی علیه آن حرف زده شد و آن را در کردند و خود ایشان هم دفاعیه‌ای کرده و در بعضی از جاها هم کوتاه آمده است؛ علی ای حال، آنچه که من روی آن تأکید داشتم - خود ایشان هم مثال زده بود - مسأله توان اتاق چینی بود برای درک درست موری‌سازی و شئونات موری‌سازی و مراتبی که دارد. این چیز کمی در فضای طلبگی نیست که قدر اتاق چینی از این حیث دانسته شود. ولذا من مثال را عوض کردم و به بچه‌های مثال زدم که با انگشتانش جدول ضرب می‌کشید و به نتیجه می‌رسید، بدون اینکه اصلاً بداند ضرب به چه معنا است.

کلمه موری، مورت، فرمال و ... در زمان ما به قدری گسترده شده که من که موارد استعمال این کلمات را می‌دیدم یاد کلمه «مجرد» افتادم. «مجرد» را چند بار دیگر عرض کرده بودم. اگر کلمه «مجرد» را تحلیل مفهومی کنید، به چه معنا می‌شود؟

شاگرد: کسی که عیال ندارد.

استاد: این هم یکی از معانی است! کسی که عیال ندارد. مجردی هم که در کلاس‌های علمی، منطق و فلسفه می‌گوییم به چه معنا است؟ معمولاً می‌گویند یعنی اینکه مادی نیست؛ «رو مجرد شو، مجرد را ببین*** ندین هر چیز را شرط است این». آن استاد در درس اسفار می‌فرمودند «این» به‌معنای هم‌شکل شدن نیست، بلکه «این» یعنی تجرد. عرف می‌گوید ظاهرش این است که «رو مجرد شو مجرد را ببین *** ندین هر چیز را شرط است این»؛ یعنی هم شکل شدن. همانطور که می‌گویند «چون که با کودک سر و کارت فُتاد *** پس زبان کودکی باید گشاد»؛ نوعاً از شعر این را می‌فهمند. استاد می‌فرمودند این معنا منظور نیست و بد نفهمید. ندین هر چیز را شرط است این؛ یعنی تجرد و مشارالیه آن، هم شکل شدن نیست، بلکه یعنی بدون تجرد، ممکن نیست. این فرمایش ایشان است.

خب حالا «مجرد» چه مفهومی است؟ مفهوم سلبی است. می‌بینید عده‌ای گفته اند «لا مجرد سوی الله». خب چرا؟ استدلالشان این است: می‌گویند چون اگر یک چیزی مجرد باشد، شبیه خدا می‌شود، درحالی‌که خداوند مثل و نِدّ ندارد. در کجای این استدلال خلل هست؟ مفهوم مجرد را مفهوم اثباتی گرفته‌اند؛ یک وصف ثبوتی اثباتی «خدا مجرد است»؛ اثباتی و ثبوتی. خب پس هر چیز دیگر که مجرد باشد و این وصف ثبوتی را داشته باشد، خدا می‌شود! پس «لا مجرد سوی الله». حالا کاری به‌دلیل دیگر ندارم. این، یک استدلال آنها است. و حال آنکه مفهوم مجرد به‌معنای بره‌نه است. ببینید چقدر لطیف است! لذا مفهومی به تمام معنا نسبی می‌شود. اگر کسی را از عیال دورش کنید، مجرد می‌شود. از لباس دورش کنید، مجرد می‌شود. از ریش جدایش کنید، مجرد می‌شود؛ جُردٌ مُردٌ؛ مجرد آنجا هم یعنی از این چیزها دور است. خب اگر به این صورت است، هر کجا خواستید یک چیزی را از چیزی بره‌نه کنید و دورش کنید، معنایش معنای سلبی می‌شود. مجرد یعنی آن چیزی که نیست x؛ باید ببینید چه چیزی را در نظر گرفته‌ای که می‌گویی مجرد است. الآن در مجرده‌ای کلاسیک، شما ماده را در نظر می‌گیری و می‌گویی مجرد است؛ یعنی از ماده مجرد است؛ x آن، ماده است. در مجرد به‌معنای فاقد عیال، x آن، عیال می‌شود؛ از عیال، مجرد است. نظیر این در زمان ما -قدیم این قدر گسترده نبود و الآن بسیاری گسترده شده - این کلمه موری و فرمال، بسیاری کاربرد دارد و صدها مورد برخورد می‌کنید. اما اندازه‌ای که در ذهنم حاضر بود و شماره گذاشتم، تازه شش اصطلاح موری

در ذهن من آمد. در همین کاربرد علمی کلمه صوری، شش اصطلاح به ذهنم آمد که با هم فرق می‌کنند. صورت یعنی چه؟ نظیر تجرد؛ یعنی هر کجا شما یک چیزی را از محتوا خالی کردید، اسمش را صوری می‌گذارید. کدام جهت محتوا؟ تا ببینیم. صوری یعنی شکل است؛ شکلی که محتوا در آن نیست. چه محتوایی؟! سنخ محتواها فرق می‌کند.

شاگرد: یک جهت اثباتی هم فی الجمله در صورت هست. در همین شکلی که می‌فرمایید یک جور نسب در آن هست.

شاگرد2: یعنی یک شیء ثانئی در نظر گرفته‌ای که می‌گویید نیست.

استاد: اگر مواردش را ببینیم، مانعی ندارد.

شاگرد: مثلاً در نحو یک سری نسب داریم. مثل عامل و معمول. یا وزن در علم صرف یک جور صورت است. لذا جنبه اثباتی در آن‌ها داریم. نسبت‌هایی برقرار می‌شود اما مجرد از آن چیزی است که مد نظر است.

استاد: درست می‌فرمایید. الآن در ذهنمان بین کلمه صورت و کلمه مجرد تفاوت روشن می‌بینیم. ولی در همین چیزی که شما فرمودید، اگر در صورت، یک چیز اثباتی ببینیم، یعنی یک ساختار را در صورت فرض می‌گیریم و چیزی که هیچ ساختاری نداشته باشد که صورت ندارد. این را که در نظر می‌گیریم، در مجرد هم یک هویت برایش در نظر می‌گیریم که این هم جنبه اثباتی است. مجرد یعنی «الذی هو جرّد عن x». پس این هم یک جور اثباتی است. ولی قبول داریم که آن اثباتی که در مجرد است خیلی خام و خیلی مبهم است. اما آن اثباتی که در صورت هست، همانطور که فرمودید یک مؤلفه و یک ساختاری دارد. ولی خیلی اصطلاحات مختلفی دارد.

اتاق چینی، این کار را برای ما انجام می‌دهد. یعنی اتاق چینی، ذهن ما را وزیده می‌کند در شناخت صورسازی. در شناخت تخلیه‌های از محتوا به مراتبی که دارد؛ حال واردآن‌ها نشویم چون می‌خواهم چیز دیگری عرض کنم. ولی علی ای حال این‌ها خوب است و تکرارش بجا است.

شاگرد: شش اصطلاح را نفرمودید.

استاد: اگر خودتان شماره بگذارید، صورسازی شاید بیش از این می‌شود. مهمترین صورسازی‌ای که در ذهن من است - آن‌ها هم اهل فن هستند، ولی یک چیزی در ذهن من طلبه هست که بین ما و کسانی که از آن‌ها سؤال می‌کنیم تفاهم صورت نمی‌گیرد - صوری‌ترین چیز، همان زبان صوری محض است. زبان صوری محض را خیلی‌ها از محتوا تخلیه می‌کنند، اما مثلاً می‌گویند زبانی است که در آن ثابت‌های منطقی را به کار می‌آورند، یعنی معنا را می‌آورند. مثلاً وقتی می‌گویی صوری، یعنی نسبت به صدق و کذب، صوری است؛ در منطق ارسطویی هم هست. می‌گویی «کل الف ب» و «کل ب ج». خب «کل الف ب» صادق است یا کاذب است؟ می‌گویی چون صورسازی کرده‌ایم یعنی قضیه «کل الف ب» از محتوا تجرید شده و «صورت ِفکر» شده است، صدق و کذب ندارد. صورت یعنی چه؟ یعنی به جای «الف» مثلاً انسان نگذاشته‌ایم؛ در اینجا، ماده فکر نداریم، چون صورت فکر، از محتوا - یعنی مفاد موضوع و محمول خالی شده - پس صدق و کذب هم ندارد. لذا قیاس اول و دوم و سوم و چهارم، «صورت فکر» می‌شود و استنتاج صوری بود. آنجا ببینید وقتی صوری می‌گویی یعنی الف و ب گذاشته‌ایم. اما همان جا «کل الف ب» هم صورسازی شده؟! صوری نیست و «کل» معنای خودش را دارد و سور است که هر سوری برای خودش معنایی دارد که دارد دخالت می‌کند. آیا ممکن است دستگاهی داشته باشیم که به تمام معنا صوری باشد؟ یعنی سر سوزنی معنا در آنجا دخالت نکند؟ این ممکن هست یا نه؟ بله. این یک معنا است که جلوتر هم عرض کردم. حال این باشد، ان شاء الله می‌رسیم.

بازبینی #3
ایجاد شده 17 آوریل 2025 16:45:09 توسط ... .
به روزرسانی شده 19 آوریل 2025 16:55:02 توسط ... .